



جلال خالقی مطلق (هامبورگ)

سی نکته در آیات شاهنامه

نگارنده از همان آغاز کار با شاهنامه بر این باور بود و هست که برای ویراستن متن این کتاب و پیراستن آن از گشنگی ها و دستبردها و دست خوردگی های فراوانی که در درازای هزار سال در آن رخ داده است ، باید نخست بسیاری از دستنویس های آنرا بررسی و ارزیابی نمود و از آن میان با ارزشترین آنها را برگزید . هنگامیکه آهنگ این کار کردم ، دیدم که شمار دستنویس های باشنده آن ، از تاریخ دار و بی تاریخ از هزار افزون است . ولی نه دسترسی بر این همه دستنویس رادستی بود و نه بررسی آنها سودمند مینمود . از اینرو میبایست تاریخی برآورد میشد که با اطمینان قریب به یقین (و یا به واژه فارسی : با گمان نزدیک به آبر) بتوان گفت که دستنویس هایی که پس از این تاریخ نوشته شده اند ، از نگاه متن دیگر چندان ارزشمند نیستند و به کار ویرایش متن شاهنامه نمی خورند . نگارنده این تاریخ را سال ۹۰۰ هجری گرفت و باز برای آسانی و روایی بیشتر کار ، نخست از دستنویس های بی تاریخ چشم پوشید ، مگر در یکی دو مورد که دستنویسی بی تاریخ را از سده هفتم دانسته و یا برای آن ارزیابی برشمرده بودند . اکنون کمابیش ده سال است که بر این کار میگذرانم و تا این تاریخ نزدیک به سی دستنویس این کتاب را فراهم و بررسی نموده ام و نیز جندی است که ویرایش متن را بر پایه دوازده دستنویس آغاز کرده ام ، اگر چه کار بررسی دستنویس ها هنوز به پایان نرسیده است و نزدیک به بیست دستنویس دیگر هنوز در راه دارم و امیدوارم تا زمانی که این گفتار به چاپ میرسد ، آنها نیز برسند و پس از ارزیابی آنها و بازبینی فرجامین در کار انجام یافته ، دنباله کار را بگیرم ، امید را که بتوانم پاره ای از این راه را خود بسیرم و دیگر را به دیگران گذارم ، و یا چه بسا که زمانه یاری کند و بتوان در میانه راه از دستیاری و همکاری دیگران نیز بهره مند گشت و کار را زودتر به انجام رسانید .

بررسی و ارزیابی همین اندازه از دستنویس های شاهنامه که تاکنون فراهم آمده اند به من نمود که روشی که من برگزیدم درست بود و ما از شاهنامه دستنویس های ارزنده ای که ناشناخته مانده اند دارا هستیم که بدون بهره گیری از آنها ، ویرایش نویینی از متن شاهنامه ، راهی رفته رادوباره سپردن است ، بویژه اکنون که چاپ های آغازین و بایسته از شاهنامه انجام یافته است . نگارنده یکی از این دستنویس های ارزنده را پیش از این شناساند (در " پیام فرخنده " رویه ۱۰۵۶) و در فرصت های دیگر چند نایب دیگر را نیز خواهد شناساند و گزارشی از روش کار خود نیز خواهد داد . در کنار این کار ، ناسودمند ندیدم که برخی از گشتگی های نگاه گیرم تن راکه تاکنون در گذر کاربدان برخوردارم و یا از این پس برمیخورم ، رفته رفته به داوری خوانندگان گذارم . این گفتار گام نخستین در این راه است .

-۱-

در دیباچه شاهنامه آمده است :

ازودان فرونی ، ازوهم شمار بدو نیک نزدیک او آشکار

چاپ مسکو ۱/۱۷/۷۴

دولت نخستین نویسنش (ضبط) شمار نادرست و درست آن نهار است ، که به شمار ، و در برخی از دستنویس ها به بهار گردانیده شده است . و اما نهار به معنی کاهش و کاستی است که در برابر فرونی آمده است . ترجمه ، بنداری نشان میدهد که دستنویس او نیز نویسنش نادرست شمار را داشته است : فمنه الزیادة و الکثرة . فردوسی واژه نهار را به همین معنی باز هم بکار برده است و در اینجا نیز این واژه در برخی از دستنویس ها به بهار و دمار گردیده شده است . نترسیدم از دولت شهویار کزین رزمگاه اندر آید نهار

۸۴۰/۲۶۲/۴

یک گواه دیگر این واژه بینی است که از فرخی که باز در آنجا نیز در برخی از دستنویس ها به بهار گردانیده شده است .

ملک برقت و علامت بدان سپاه نمود بدان زمان که بسج نهار کرد نهار

چاپ دبیرسیاقی ، بیت ۱۰۰۷

میگوید : هنگامیکه روز سو به کاهش نهاد شاه رفت و سپاه را گفت که برود .

-۲-

در دیباچه شاهنامه در پایان گفتار اندر آفرینش مردم ، بیتی چند در وصف گردش چرخ است که بالت : " نگه کن بدین گنبد تیزگرد " آغاز میگردد . در دستنویس لندن مورخ ۶۷۵ (که آغاز بخش های دیگری از آن به خطی نونراست) ، چون در این قطعه اندیشه های دیرندی (دهوی) دیده اند ، آنرا از وصف گردش رمانه به سنایش خدای یکانه دگرگون ساخته اند . برای

این کار آمده‌اند و در سه تا از لت های این قطعه : نگه کن بدین گنبد تیزگرد ، نه از جنبش آرام گیرد همی و ز یاقوت سرخست چرخ گبود ، دست برده‌اند و آنها را به همین بیایی که آمد به : به گرد در دانشش باز گرد ، نه از مهر او دل بگاهد همی ، چنین چرخ گردنده پیدا نمود برگردانیده‌اند .

دیباجه، شاهنامه از آن بخش های کتاب است که گذشته از دستبردهایی که دیگران در آن زده‌اند سراینده آن نیز در گشت سی ساله، کار خود چندین بار در آن دست برده است. روشن است همه آنرا در یکزمان نیز سروده است. برای نمونه قطعه های گفتار اندر آفرینش آفتاب و ماه، تنها به دلیل الف های افزوده یا اطلاق آن از کارهای زمان خوانی سراینده است، در حالی که قطعه ستایش پروردگار جهان در آغاز دیباجه، اندیشه و سبک دوره پختگی او را نشان میدهد. همچنین قطعه ای که در مدح محمود و چند تن از بزرگان دربار او در پایان دیباجه آمده است، در پایان کار شاهنامه و در هر حال پس از سال ۳۸۹ سروده شده است. شاید بتوان گمان برد که پیش از آن در نگارش نخستین شاهنامه بجای این قطعه، قطعه دیگری در مدح بزرگ دیگری قرار داشته است. ولی من این گمان را دور میدانم. یکی اینکه اگر فردوسی نگارش نخستین کتاب خود را به نام کسی کرده بود، چیزی از آن مدیحه در یکی از دستنویس های کتاب بجای می ماند. و دیگر اینکه اگر آن ممدوح یکی از پادشاهان دوره سامانی گمان برده شود، فردوسی به پاس محمود نیازی به زدن مدیحه او نمیداشت. چون گشت پادشاهی از سامانیان به عزتوبان طبیعی انجام گرفت و نه به زور، یعنی محمود و پدرش دست کم بظاهر دوستدار سامانیان بودند و نه دشمن آنها. ولی به گمان من فردوسی از آنجا که جزو جنبش سیاسی ابو منصور بوده، از بن هیچگونه دلستکی و گرابسی به شاهان سامانی ندانسته است و اگر بیش از روی کار آمدن محمود حامی و ممدوحی داشته، او همانا یکی از کسان خانواده ابومنصور بوده است، همچنانکه از یکی از آنها در همین دیباجه شاهنامه، پیش از آنکه به مدح محمود بپردازد، به نیکی یاد میکند. این مرد - چنانکه من در جایی دیگر نشان دادم (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، سال سیزدهم، شماره دوم) - منصور پسر کوچک ابومنصور است. البته فردوسی نام او را نبرده است، ولی جزئیاتی که درباره او بدست میدهد با آنچه از سرنوشت منصور میدانیم میخورد. بویژه اینکه میگوید او از گوهر پهلوان بود و خواست فردوسی از پهلوان در این جا ابومنصور عبدالرزاق است که پیش از آن به همین پای نام و لقب از او نام برده است. یکی پهلوان بود دهقان نژاد (۱۲۸/۲۱/۱). در پادشاهی انوشروان نیز یکجا (۳۸۸۶/۲۸۵/۸) شاهنامه ابومنصوری را دفتر پهلوان نامیده است که باز در اینجا خواست از پهلوان ابومنصور عبدالرزاق است. پس آن ممدوح فردوسی که از گوهر پهلوان بوده پسر ابومنصور، و به گمان من پسر کوچک او منصور است که در کیرودار شورش در خراسان در

سال ۳۷۷ بدست لشکریان سامانی دستگیر شد و او را به بخارا بردند و در آنجا سر به نیست کردند.

در هر حال این مرد هر که بوده است از سنایش شیوایی که از او کرده و دریغایی که در مرگ او خورده، پیداست، که اگر این مرد هنگامی که نخستین نگارش شاهنامه در سال ۳۸۴ انجام پذیرفت، زنده میبود، فردوسی بی گمان در این نگارش، کتاب را به نام او میکرد. اینکه با اینحال در شاهنامه از او یاد کرده است و پس از آنکه نگارش دوم کتاب خود را نیز به نام محمود کرده، مدیحه او را از دیباجه کتاب خود زده است، دلیل آشکاری است بر اینکه فردوسی پس از مرگ این پشیمان نا روی کار آمدن محمود، حامی و ممدوح دیگری که او شایسته آن بداند که کتابش را به نام او کند، نداشته است.

—۳—

یکی از دستبردهای زشتی که دیگران در دیباجه شاهنامه زده اند، در قطعه گفتار اندر سنایش پیامبر است. در بسیاری از دستنویسها چند بیتی از آغاز این قطعه را به پایان قطعه گفتار اندر آفرینش مردم، یعنی پانزده بیتی جلوتر از جای اصلی خویش برده اند و در برخی از دستنویسهایکی دو بیت از آنرا باز در جای اصلی خود هم می بینیم. دلیل این آشفتگی را من در این می بینم که فردوسی قطعه هایی را که پیش از قطعه سنایش پیامبر اسلام در وصف زمانه و آفرینش خورشید و ماه آمده است، یعنی قطعه هایی که به دلیل الف های افزوده آن از زمان جوانی سراینده اند، پس از نگارش نخستین از شاهنامه زده بوده است. سپس تر که دیگران این بخش ها را دوباره درون متن کرده اند، جای درست آنرا به نیکی شناخته اند و از اینرو چند بیتی از درآمد قطعه سنایش پیامبر اسلام را به پایان قطعه گفتار اندر آفرینش مردم برده اند. آنچه این گمان مرا نیرو میدهد این است که در برخی دستنویس ها، از آن میان درد دستنویس فلورانس مورخ ۱۶۴۶، این قطعه ها نیست، بی آنکه دلیلی داشته باشیم که سراینده این قطعه ها کسی جز فردوسی است. در آغاز همین قطعه سنایش پیامبر آمده است:

چه گفت آن خداوند نازل و وحی	خداوند امر و خداوند نهی
که من شارسام علی ام در است	درست این سخن گفت پیغمبرست
کواهی دهم این سخن را راوست	تو کوئی دو گویم بر آواز اوست

لنت نخستین بیت دوم در بسیاری از دستنویس ها به گونه ای که من شهر علم ام علی ام در است آمده است که درست ترجمه حدیث " انا مدینه العلم و علی بابها " میگردد که بنداری هم به همین گونه ترجمه کرده است. با این حال من گمان نمی کنم که فردوسی شهر علم ام گفته باشد و دیگران آنرا به شارسام برگردانیده باشد، بلکه بنا بر روش ویرایش متن که میگویند نویسنش دوارتر بر تراست، واژگوه آن درست است. گذشته از این فردوسی در شاهنامه هیچ

کجا واژه نازی علم را بکار نبرده است. در دستنویس ۶۱۴ نارسانم آمده است که وزن آن نادرست است، ولی یکی دودستنویس دیگر نویسیش درست را نگهداشته اند. در لت دوم همین بیت بسیاری از دستنویسها بجای گفت نویسی قول دارند که آنهم نادرست است و فردوسی در شاهنامه هیچ کجا واژه نازی قول را بکار نبرده است. در لت نخستین بیت سوم گروهی رازاو میخوانند، ولی من را، رازو میخوانم. همچنین در لت دوم همین بیت کسانسی پر میخوانند، ولی بر درست است. فردوسی میخواهد بگوید: کواهی میدهم که این سخن از اوست (و نه رازاوست)، چنانکه کویی هم اکنون سخن او را می شنویم (ونه دو گوشم از سخن او پراست). بنداری: "أشهد بهدا کأنما تسمعه الآن أذنای".

پس از نیت نخستین چهار بیت در سنایش ابوبکر و عمر و عثمان درون سخن فردوسی کرده اند که در بسیاری از دستنویسها هست، ولی الحاقی بودن آنها چه به دلیل وصله رنکینی که به سخن فردوسی انداخته اند و آنرا از دو سواکوک های درشت درز گرفته اند، و چه به دلیل سبک سخن و واژگان آن روشن است:

که خورشید بعد از رسولان مه	نتابید بر کس ز بوکر به
عمر کرد اسلام را آنکار	بیاراست کینی چوباغ بهار
پس از هردوان بود عثمان کزین	خداوند سرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول	که او را بخوبی ستاید رسول

کوینده این بیت ها کوشیده است که سخن فردوسی را تقلید کند و بویژه در لت های دوم بیت های دوم و سوم که کویا از خود شاهنامه گرفته است از عهده برآمده است. ولی با این حال چند جا اثر انگشت طبع او مانده است. او نمیدانسته است که فردوسی در سراسر شاهنامه حتی یکبار واژه نازی بعد را بکار نبرده است، بلکه همه جا پس گفته است. همچنین واژه نازی رسول که در اینجا دوباره به معنی پیامبر نگار رفته است، در یکی دوبار که باز هم در شاهنامه آمده است به معنی بیک است و فرساده خدا را فردوسی همه جا پیغمبر و پیمبر گفته است. البته میتوان گفت که بسیار واژه های نازی در شاهنامه هست که تنها یکبار بکار رفته اند. این درست است، ولی هنگامیکه یک قطعه به دلیل های دیگری هم مشکوک و گمان آمیز بود، در این حال واژه های نازی آن که در هر حال یکی از معیارهای بسیار مهم در شناخت سخن فردوسی از سخن الحاقی دیگران است، در اینجا اهمیت بسیار ویژه ای پیدا میکند. گذشته از این واژه نازی بعد یک حرف اضافه است و نه یک واژه، نادر که بگویم بیش از یکبار بکار فردوسی نخورده است. فردوسی برابر فارسی آن، یعنی پس را بنا بر فرهنگ ولف بیش از هزار بار بکار برده است. اکنون آیا میتوان گمان برد که بعد جزو واژگان فردوسی باشد و کاربرد آن بیش از هزار بار مورد پیدا کند، ولی دست کم چند بار بکار برود؟ از نگاه متن شناسی همین

یک دلیل چنان مهم است که به تنهایی برای الحاقی دانستن این چهار بیت بسنده است. در بخش های دیگر شاهنامه نیز در هیچ کجا سخنی در سنایش ابوبکر و عمر و عثمان نیامده است. سخنان کلی را که یکی دوبار در سنایش یاران پیامبر اسلام آمده است، نمیتوان دلیل سنی بودن گوینده آنها دانست. در حالیکه سنایش علی (ع) با زهم در شاهنامه هست. فردوسی به مذهب شیعه امامیه و احتمالاً شیعه دوازده امامی بوده است و گزارش پیشینگان نیز همه در این سواست. در همین قطعه که مورد سخن ماست، فردوسی نمثلی می آورد و میگوید هفتادگشتی است و یکی در آن میانه پهن است و عروس است و آراسته چون چشم خروس است و در کشتی محمود و علی (ع) و اهل بیت او نشستند. سپس هر کس را که چشم رنگاری دارد فرامیخواند که بدین کشتی فرود آید و در پایان میگوید:

گرت زین بدآید گناه من است چنین است و این دین و راه من است
برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

آن نمثیل و این بیت ها به روشنی مذهب فردوسی را نشان میدهند و نظامی عروضی نیز که همین بیت ها را در کتاب خود آورده است درباره آنها مینویسد " و بر رقص او این بیت ها دلیل است ". شش بیتی هم که نظامی عروضی از هجو نامه شاعر آورده چنین آغاز میگردد:

مرا غمز کردندگان پر سخن به مهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم

بگیریم که این بیت ها را دیگران ساخته و به فردوسی نسبت داده اند ولی آیا نه این است که باید آنرا به یک شیعه مذهب نسبت داد؟ و نه این است که باید کشمکش میان محمود و فردوسی بر سر همین اشعار و سنایش علی (ع) در گرفته باشد و هجونا مای سروده شده باشد که در زمانی بدین کوتاهی آوازه آن همه جا را بگیرد؟ گروهی میگویند که فردوسی برای آنکه محمود را از خود نرنجاند و برای احترام به مذهب سلطان آن چند بیت را در سنایش ابوبکر و عمر و عثمان سروده بوده است. پس محمود دیگر چه مرکز بوده که به پرو پای فردوسی ببرد؟ ولی به گمان من این پژوهندگان درباره باورهای دینی پیشینگان پندارهای ساده دارند.

محمود خان شیرازی، یعنی پژوهنده ای که در مقاله «ردائساب یوسف و زلیخا به فردوسی، براستی دانش سرشار خود را از شاهنامه نشان داده است، بیسرو آن دسه از پژوهندگان زمان ماست که فردوسی را اهل تسنن دانسته اند و همواره راه ای کوتاه نیر به این دارد که فردوسی شیعه زیدی هم میتواند بوده باشد انگیزه این پژوهندگان در صدور این نگرش گوناگون است. رشک ملی یا تعصب مذهبی، باز شناختن سخن اصیل از الحاقی، کم به دادن به گزارش پیشینگان درباره مذهب فردوسی، گرایش

به نوآوری و جزآن . درباره شادروان محمود خان شیرانی و آن‌ها و در گفتارهای خود درباره مذهب فردوسی و هجونا مذهب فردوسی آورده است ، باید گفت که او گرفتار تعصب مذهبی و محبت به محمود است . در هر حال این قطعه از دیرباز میدان نبرد سنی و شیعه بوده است و در آن بیت های ست و الحاقی که از خامه دیگران تراویده فراوان است . یک نفر سنی مذهب پس از سنایش فردوسی از علی و برتر شمردن مذهب تشیع ، به رشک آمده و فردوسی را به یاد ناسزا گرفته است :

کرانه بگیری ز بغض صحاب که هستند همچون نجوم و سحاب
توبر خارجی لعنتی کن تمام و بر راضی همچنین کن مدام
ابویکرو حیدر چو بر کوثرند کجا خارجی راضی در خورند
توسنی بزی تابود هر دو دوست ره رستگاری از این است واوست
سپس یک نفر شیعی مذهب آمده و پاسخش را داده است :

نباشد جز از بی پدر دشمنش که بزدان به آتش بسوزد تنش
هر آنکس که در دلش بغض علی است از او زارتر در جهان زار کیست
این نبرد شیعه و سنی در چند جای دیگر شاهنامه نیز دیده میشود .

-۴-

فردوسی در دیباجه شاهنامه در مرگ مددوح خود میگوید :

نه‌زو زنده بینم نه مرده نشان بدست نهنگان مردم کشان
دریغ آن کمر بند و آن گردگاه دریغ آن کئی برز و بالای شاه
گرفتار زو دل شده نا امید نوان لرز لرزان بکردار بید

در اینجا بیت ها را پس و پیش کرده اند . بیایی درست این بیت ها چنین است :

دریغ آن کمر بند و آن گردگاه دریغ آن کئی برز بالای شاه
نه‌زو زنده بینم نه مرده نشان بدست نهنگان مردم کشان
گرفتارو ، زودل شده نا امید نوان لرز لرزان بکردار بید

پیش از این درباره اوبی و هویت کسی که در این بیت ها سخن از اوست گفتگو شد .

این مرد منصور پسر کوچک ابومنصور است و خواست فردوسی از نهنگان مردم کشان سامانیان و لشکریان آنهاست که فردوسی از سر مرام سیاسی خود دل خوشی از آنها نداشته است .

-۵-

در شاهنامه برخی از نام های کسان را گردانیده اند . برای نمونه فردوسی سودا و ه

و گاول و زاول نوشته بوده و نه سودابه و کابل و زابل . همچنین فردوسی گیومرت Gayōmart (پهلوی Gayōmart ، نازی گشته : گیومرت) و طهمورت نوشته و نه کیومرت و طهمورت یعنی

حرف پایانی هر دو نام با نای دو خجک است و حرف آغازین نام نخستین کاف فارسی است.
حرف آغازین نام دوم را هم بهتر است با نای دو خجک بنویسیم و نه نای تازی.

—۶—

دربارهٔ سیامک پسر گیومرت آمده است:

پسرُرد مراو را یکی خو بروی هنرمندو همچون پدر نامجوی
سیامک بدش نام و فرخنده بود گیومرت رادل بدوزنده بود
ز کینیی بدیدار او شاد بود که بس نامور شاخ و بنیاد بود

۱۷/۲۹/۱

در چاپ مسکو بیت سوم را الحاقی شناخته و به زیر خط برده‌اند. در چاپ دوم هم که این بیت را به متن آورده‌اند، آنرا میان جنگک نهاده‌اند. نویسنش درست لت دوم این بیت چنین است: که پُسر نامور شاخ بنیاد بود. یعنی پسر (پُسر) که سیامک باشد، شاخ نامور آن درخت یعنی گیومرت بود. فردوسی واژه بنیاد را باز هم به معنی تنه یا ریشهٔ درخت بکار برده است:

که ای پهلوان جهان شاد باش ز شاخ توام من، تو بنیاد باش

۱۵۷۵/۲۴۴/۱

در همهٔ شاهنامه‌های چاپی که من دیده‌ام، پُسر را که با سه خجک و پیش یکم و سه معنی پسر بکار رفته است، به نادرست با یک خجک و زیر یکم و به معنی بسیار گرفته‌اند.

—۷—

در پهلوی لقب گیومرت *gar* بوده یعنی کوه و این واژه را که حرف نویسی آن *GJ* است، در فارسی هم گرخوانده‌اند و هم گل و ریخت دوم را به زیر یکم یعنی به معنی خاک آمیخته با آب سبز گرفته‌اند. گواه‌های آن در کتاب‌های فارسی و تازی فراوان است. من کمان می‌کنم گی‌شاه که در شاهنامه در مورد گیومرت آمده است (۱/۲۹/۲۵ و ۸/۳۰۴/۴۲۸۵) کشتهٔ گرشاه یا گه‌شاه باشد. نویسنش دوم در یکی دو دستنویس آمده است.

—۸—

در همین داستان گیومرت آمده است. سیامک بدست خروزان دیو (۱/۳۰/۳۷) کشته‌شد. در برخی از دستنویس‌ها نام این دیو خزوران آمده است که به ریخت خزوره در آثار الباقیه بیروسی (رویهٔ ۱۰۰) نزدیک‌تر است.

—۹—

در مرک گیومرت آمده است:

برفت وجهان مردری مانداز وی نگر تا کسرا نزد او آبروی

جهان فریبنده را کسرد کرد ره سود بنمود و خود مایه خورد
جهان سرسرجو فسانست و بس نماند بد و نیک بر هیچ کس
۷۲ - ۷۰/۳۲/۱

به بیروی از نویسش بالا بیت دوم به کیومرث بر میگردد. میگوید: "کیومرث جهان فریبنده را کرد کرد. راه سود را به آدمیان نمود و خود مایه، خویش را خورد، یعنی زندگانش بسر آمد و درگذشت."

ولی لت یکم بیت دوم را گردانیده اند. درست آن چنین است: "جهان فریبنده، گرد گرد"، یعنی سخن به جهان بر میگردد و نه به کیومرث. میگوید: "جهان فریبنده و نااستوار (= گردگرد) با نمودن راه سود به آدمیان آنها را مبعربید و سرمایه، آنها یعنی زندگانشان را میخورد." گواهی بر گرد کرد:

دو چادر شب و روزدان گردگرد که برماست کاهی سیه، کاه زرد
کرشاسپنامه ۱۷/۳۱۸

در لت یکم بیت سوم نیز چو نادرست و چون درست است. فردوسی در شاهنامه هیچگاه چورا برابر یک هجای بلند نگار نبرده است و هرکجا آمده است کشته چون است. نگاه کنید به پایان گفته شماره ۱۹ در همین گفتار.

-۱۰-

روایت حسن سده در داستان هوشنگ الحاقی است. این روایت با پنج بیت پیش از آن که آنها هم الحاقی اند، در دستنویس فلورانس مورخ ۶۱۴ نیامده است و در متن دستنویس لندن مورخ ۶۷۵ و دستنویس فاهره مورخ ۷۴۱ نیز نیست، بلکه آنرا در کنار آورده اند. در پادشاهی هوشنگ پس از بیت ۱۳ باید نا بیت ۳۴ (در چاپ دوم مسکو، و یا نا بیت ۳۵ در چاپ مول و بروخیم) را زد و بیت ۳۵ (یا ۳۶) دنباله بیت ۱۳ است. در چاپ یکم مسکو که این قطعه را از کنار هوشنگ ۶۷۵ گرفته اند، آنرا به میل خودشان دو بخش کرده اند یک بخش را الحاقی شناخته و به زیر خط برده اند و بخش دیگر، یعنی روایت سده را، اصلی دانسته، برایش در متن به سلیقه خود جای مناسبی پیدا کرده اند. سخن این روایت چندان سست نیست، مگر برخی از لت های آن، همچون: بدید آمد از دور چیزی دراز.

اما به دلیل الحاقی بودن این قطعه نمیتوان روایت آنرا هم ساختگی دانست و نباید حتی این روایت از روایتی که دیگران چون ابن فقیه در البلدان و نوبری در نهایت الادب و بیرونی در آثار الباقیه و در التفهیم و کردبیزی در زین الاخبار در وجه سمیه، سده آورده اند، اصل ترهم باشد. چون سخن اصل و روایت اصل دو موضوع جداگانه اند. بود که روایتی اصل است، ولی سخن الحاقی است، یعنی دیگران روایتی کهن و اصل را سروده و درون

سخن سراینده؛ دیگری کرده‌اند. و نیز بود که سخن اصیل است، یعنی از خود سراینده‌است، ولی روایت آن اصیل نیست یعنی از روایتی کهن گرفته نشده است - بلکه ساخته‌پندار سراینده آن است. از این نوع دوم در شاهنامه نیست. ولی نمونه‌های نوع نخستین در شاهنامه کم نیست. از آن میان‌اند. روایت کزیدن سهراب اسب را، آرزوی رستم از پرودگارجهان که نیروی او بکاهد و خواهش آن نیرو را دوباره، زاری تهمینه بر مرگ پسر که همه از داستان رستم و سهراب اند. دیگر روایت سیردن زال گرز سام را به رستم (چاپ مول ۹۱/۸۱/۱۰)، روایت روییدن گیاه از خون سیاوس (۱۵۲/۳/بی نویس ۲۰)، روایت بیماری لهراسپ و بازیافتن نندرستی پس از پذیرفتن دین زردشت (۵۴/۶۹/۶ و ۵۶ - ۵۸)، روایت آتش آوردن زردشت از بهشت که در سخن دفیفی الحافی است (چاپ مول ۴۴/۱۵ و ۱۱۹، چاپ مسکو ۷۳/۶۰/بی نویس ۶)، ولی در سخن فردوسی اصیل است (۷۲۱/۲۶۱/۶)، روایت دو شاخه بودن تیری که رستم به چشم اسفندیار انداخت (۳۰۵/۶/بی نویس ۲۵) و دیگر. همه؛ این روایت‌ها کهن و اصیل‌اند، ولی هیچیک سخن فردوسی و دقیقی نیستند، بلکه دیگران سروده و درون شاهنامه کرده‌اند. روایت سده نیز از همین نوع روایت‌های اصیل ولی الحافی است. به سخن دیگر: اصالت روایت دلیل اصالت سخن نیست. و به سخنی کلی‌تر: روایت و سخن هر دو می‌توانند بوده یعنی اصلی، یا فروده یعنی الحافی باشند. ولی بودگی یا افروده‌گی دیگری نیست.

دلیل دیگر درباره؛ الحافی بودن روایت سده در شاهنامه این است که این روایت در عزرا السیرتعالی و ربن الاخبار گردیزی نیست که نشان آن است که این روایت در شاهنامه ابو منصور که چشمه؛ مهم فردوسی و ثعالی و گردیزی است، نیز بوده است و چون نویسنده؛ محل النواریح هم که شاهنامه؛ فردوسی چشمه؛ مهم او است و حتی در همین داستان هوشنگ یکی دوبار به شاهنامه؛ فردوسی اشاره دارد، نیز روایت سده را ندارد، پس دیگر جای گمانی نمی‌ماند که این روایت در شاهنامه؛ فردوسی نبوده است.

دوره؛ صحافی شده سال ۱۳۶۱

کسانی که علاقه‌مندند دوره؛ سال ۱۳۶۱ را با تحلیل مخصوص آینده داشته باشند دوره؛ خود را بانضمام مبلغ یکهزار ریال تحویل نمایند (توسط کتابفروشی تاریخ - خیابان انقلاب - روبروی سینما دیانا - ساختمان فروردین - طبقه؛ دوم - تلفن ۶۴۶۴۲۶).